

تحولات اخیر خاورمیانه و تحریم اقتصادی ایران

علی بی‌نیاز^۱

چکیده: از اواخر سال ۲۰۱۰ مجموعه‌ای از شورش‌ها و اعتراضات خیابانی تقریباً هم‌زمان منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را فراگرفت. این شورش‌ها در برخی از کشورها مانند تونس، مصر و لیبی فرآیند تغییر رژیم را کلید زد. در برخی دیگر مانند یمن و بحرین زدوخوردهای خونین با نتایج دهشت‌بار را سبب شد و بالاخره کشورهایی مانند مراکش، الجزایر، اردن، عمان و عربستان را آستان حوادث نامعلوم نمود. علت این شورش‌ها نرخ بالای بیکاری جوانان، نرخ بالای تورم و کاهش قدرت خرید خانوارها، بی‌عدالتی و بالاخره وجود فساد مالی گسترده در بخش عمومی اقتصاد اعلام شده است. حال سؤال این است که تأثیر این تحولات بر رژیم تحریم‌های سخت اقتصادی بر ضد ایران چگونه قابل ارزیابی است؟

نوشتار حاضر، بر این باور است که فهم ابعاد اقتصادی تحولات اخیر خاورمیانه و ارتباط آن با مسئله تحریم اقتصادی ایران وقتی روشن خواهد شد که تحولات اخیر خاورمیانه را در کنار تحولات سال‌های اخیر در نظام بین‌الملل و بلکه به‌عنوان جزئی از سپهر فعل و انفعالات جهانی اخیر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. اجزای مهم تحولات نظام بین‌الملل در سال‌های اخیر عبارتند از: کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا، بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، خیزش قدرت‌های نوظهور اقتصادی، تز خاورمیانه بزرگ آمریکا، برنامه حرکت به سوی انرژی‌های تجدیدپذیر و نهایتاً نقش منطقه‌ای آینده رژیم صهیونیستی. نتیجه بررسی‌ها نشان خواهد داد که تأثیر تحولات یاد شده می‌تواند مشعر به مسدود شدن تدریجی مجاری تنفس اقتصاد ایران در محیط پیرامونی خود و به‌ویژه در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس باشد، این تحولات می‌تواند انگیزه ایران جهت دست‌یابی به یک دیپلماسی منطقه‌ای و منطقه‌گرایی جدید را فراهم آورد.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا، بحران مالی جهانی، طرح خاورمیانه بزرگ، قدرت‌های اقتصادی نوظهور، تحریم اقتصادی ایران.

۱. دکتر علی بی‌نیاز، دکترای علوم اقتصادی، کارشناس ارشد سیاسی و مدیرگروه مطالعات اقتصاد بین‌الملل و انرژی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی biniaza@yahoo.com

۱. مقدمه

از اواخر سال ۲۰۱۰ تا زمان حاضر، مجموعه‌ای از شورش‌های تقریباً هم‌زمان منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را درنوردیده است. این شورش‌ها در برخی از کشورها مانند تونس، مصر و لیبی به شروع فرآیند تغییر رژیم حاکم منجر شده و در برخی دیگر از کشورها مانند یمن و بحرین زدوخوردهای خونینی را بین نظام‌های حاکم و انقلابیون رقم زده است. در این میان کشورهای دیگری هم مانند مراکش، الجزایر، اردن، عمان، مغرب و عربستان وجود دارند که سایه تهدید ناشی از ظهور و بروز شورش‌های خیابانی بر سر حاکمان آن‌ها همچنان سنگینی می‌نماید. این شورش‌ها و اعتراضات مردمی در نگاه اول به وجود نرخ بالای بیکاری جوانان، نرخ بالای تورم و در نتیجه پایین بودن قدرت خرید خانوارها، افزایش روزافزون فاصله طبقاتی در جامعه، احساس عمومی وجود بی‌عدالتی و فساد مالی گسترده در لایه‌های مختلف بخش دولتی نسبت داده می‌شود. با این حال سؤال این است که اولاً تا آنجا که به ایده‌های دینی و آرمان‌های مقدس انقلاب اسلامی برمی‌گردد، چه دینامیسمی بر تحول این اعتراضات در گذر زمان متصور است؟ ثانیاً تا چه حد این شورش‌ها ممکن است زمینه‌ساز تر تحقق خاورمیانه بزرگ به رهبری آمریکا باشند؟ ثالثاً چه تأثیراتی ممکن است تحولات خونین خاورمیانه و شمال آفریقا بر وضعیت اقتصاد خاورمیانه در وهله اول و به تبع آن بر اقتصاد ایران و رژیم تحریم‌های سخت اقتصادی ایران داشته باشد؟

در پاسخ به این سئوالات، رویکرد نوشتار حاضر این است که بررسی نماید تحولات اخیر خاورمیانه در چه بستر و ظرفی محیطی از تحولات جهانی صورت پذیرفته است. پس از روشن شدن این موضوع، درباره جهت‌گیری تحولات مذکور و آثار اقتصادی آن‌ها اظهار نظر خواهد شد.

به نظر می‌رسد سپهر تحولات عامی که در نظام بین‌الملل تحولات اخیر خاورمیانه را تحت تأثیر خود دارد، از اجزای مهمی به شرح زیر تشکیل شده است: کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا، بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، خیزش قدرت‌های نوظهور اقتصادی، تز خاورمیانه بزرگ آمریکا و نقش منطقه‌ای آینده رژیم صهیونیستی، برنامه حرکت جهانی به سوی توسعه و تولید انرژی‌های تجدیدپذیر.

به این ترتیب، پس از بحث درباره برخی خصوصیات منظومه فوق در قسمت‌های دوم تا چهارم، ابعاد و آثار اقتصادی تحولات اخیر خاورمیانه در ظرف یادشده در قسمت پنجم این نوشتار به بحث گذاشته شده و نهایتاً در قسمت ششم تلویحات سیاستی ناشی از آن برای اقتصاد ایران و رژیم تحریم‌های اقتصادی ایران بیان می‌گردد. قسمت هفتم به نتیجه‌گیری بحث‌های مطرح شده در این مقاله اختصاص دارد.

۲. کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا

در سال ۲۰۰۵ توماس بارنت، یک راهبرد نویس وزارت دفاع آمریکا کتابی را با عنوان "نقشه جدید پنتاگون: جنگ و صلح در قرن بیست و یکم"^۱ منتشر نمود. این کتاب که به عنوان پرفروش‌ترین کتاب سال از سوی روزنامه نیویورک تایمز معرفی شد، ابعادی از سیاست ایالات متحده آمریکا را در معرض دید می‌گذارد که فراتر از نگاه حزبی از نوع نوحفاظه‌کارانه و دموکرات در سیاست آمریکایی است. کار بر روی این کلان راهبرد احتمالاً به سال‌ها پیش در دوران ریاست جمهوری کلینتون برمی‌گردد و بنابراین به نظر می‌رسد تاریخ مصرف قابل انقضایی به این زودی‌ها نداشته و بلکه حاوی ظرافت‌های عمیق راهبردی باشد که آمریکا در سال‌ها و بلکه دهه‌های آتی نتواند خود را از وسوسه پیگیری آن مصون نگه دارد. این کلان راهبرد در مه سال ۲۰۱۰ نیز از سوی هیئت حاکمه کاخ سفید به رهبری اوباما رسماً به عنوان یک مصوبه اعلام شد. به این ترتیب، باید آن را به نوعی در حکم کتاب مقدس پنتاگون به حساب آورده و مانند چتری پوشش‌دهنده به هر برنامه سیاستی آمریکا در فضای جهانی دانست.

این کلان راهبرد امنیتی بر دو مفهوم کلیدی استوار است. "مزیت نسبی" اقتصاد آمریکا و چگونگی سیورورت و تحول در جریان‌ات مهم حیاتی "انرژی، امنیت، سرمایه و جمعیت" در نمایه ۲۰۵۰ بین منطقه استقبال‌کننده از فرآیند جهانی‌شدن و منطقه مخالف و مقاوم در مقابل آن. از نظر مزیت نسبی، باید گفت آمریکا هنوز تولیدکننده منحصر به فرد واحد پول "دلار" این ذخیره ارزش مطمئن و معتبر در سطح جهان است. این کشور نه تنها دارای کارآمدترین و بزرگ‌ترین ارتش جهان است که نرخ بهره‌وری بالایی را در نیروی کار و در سایر عوامل تولید به طور پیوسته - حداقل تا قبل از رخداد بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ - تجربه نموده و توانایی‌های برجسته‌ای را در حوزه تولید دانش، مفهوم‌سازی اقتصادی^۲ و تولید فناوری بالای زیستی، فناوری اطلاعات و فناوری ریزاندازه‌ها^۳ از خود نشان داده است.

در نگاه هیئت حاکمه آمریکا و راهبردنویسان وزارت دفاع این کشور، جغرافیای سیاسی جهان فعلی براساس آمار منازعات خونینی که در دهه ۱۹۹۰ در سطح جهان اتفاق افتاده به دو منطقه "جهانی‌شده و یا در حال جهانی‌شدن" - که به آن "هسته جهانی‌شدن" گفته می‌شود - و "منطقه مقاوم در مقابل جهانی‌شدن و یا مسئله‌دار با

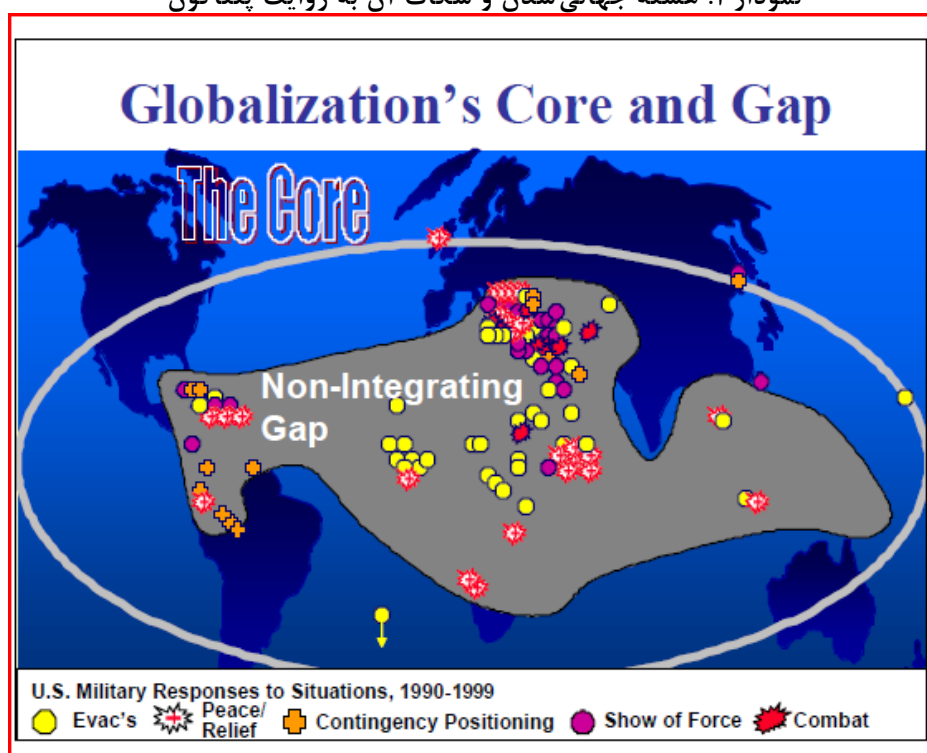
1. Barnett, Thomas P. M., *The Pentagon New Map: War and Peace in the Twenty-First Century*, New York: Berkley Books, 2005.

2. Conceptual Economy

3. Nano Technology

روند جهانی شدن" - که از آن به "شکاف غیرهمبسته" یاد شده - تقسیم شده است. وزارت دفاع آمریکا نمای کلی هندسه این تقسیم‌بندی راهبردی را در نقشه جهانی شماره (۱) آورده است که بدون هیچ‌گونه شگفتی باید گفت با نقشه جهانی شماره (۲) که از سوی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) انتشار یافته، یکسان است.

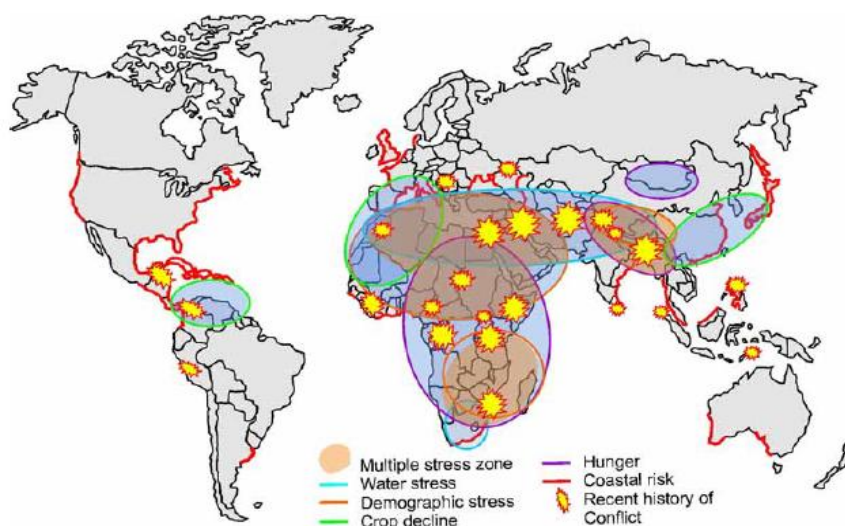
نمودار ۱. هسته جهانی شدن و شکاف آن به روایت پنتاگون



بنابراین، اینک راحت‌تر می‌توان درباره هرگونه تفاوتی بین اهداف مدنظر ناتو و اهداف مدنظر وزارت دفاع آمریکا قضاوت نمود. این دو نقشه یکسان با الهام از رخدادهای منازعه و جنگ در مناطق مختلف جهان و مداخلات نظامی آمریکا در این منازعات ترسیم شده‌اند. در واقع، روش‌شناسی حاکم بر این تقسیم‌بندی ژئوپلیتیک از همان گفتمان ساده‌ای سرچشمه می‌گیرد که رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، جرج دبلیو بوش از آن با عبارت زیر یاد می‌نمود: "با ما باشید و یا این که بر ضد ما به حساب می‌آیید". در اینجا فرض این است که هر نقطه از جهان که در مقابل روند جهانی شدن مورد دلخواه آمریکا از خود ناآرامی نشان دهد، باید محکوم به نابودی بوده و یا با فشار به

نفع جهانی شدن تغییر ماهیت دهد. زیربنای این فرض بر یک اصل ذهنی مستتر و یک مشاهده میدانی تا چشم انداز ۲۰۵۰ مبتنی است:

نمودار ۲. نقشه جهانی ناتو درباره بی ثباتی در منطقه موسوم به فشار چندگانه



اصل ذهنی مستتر این است که اسلام نباید حاکمیت سیاسی داشته باشد. مشاهده میدانی این است که حرکت عمومی سه جریان کلیدی انرژی، مردم و سرمایه به خودی خود و بدون دخالت آمریکا نمی تواند به نفع امنیت ملی آمریکا تمام شود. روشن است که در پرتو تجزیه و تحلیل جاری اهداف و پویایی تحولات اخیر سیاسی خاورمیانه راحت تر قابل فهم می باشند.

اما این که چرا نباید اسلام سیاسی وجود خارجی داشته باشد، روشن است. زیرا فرض مخالفت احتمالی با روند جهانی شدن، به جای ارتباط یافتن با ماده و فیزیک جهانی شدن - که البته امری مطلوب است - با ابعاد فرهنگی حاکم بر جهانی شدن ارتباط پیدا می کند که براساس ارزش های جهانشمول امریکایی مبتنی است. بنابراین، نمک اسلام فردی و نه البته سیاسی، نه تنها بر زیبایی سبد متنوع فرهنگی مد نظر

جهانی شدن به شیوه آمریکایی می‌افزاید که هرگونه ناسازگاری احتمالی آن با ارزش‌های به اصطلاح جهانشمول حاکم بر جامعه از سوی مدعی‌العموم قابل تعقیب و تنبیه خواهد بود بی آنکه از نظر رسانه‌ای و تبلیغی ایجاد مزاحمت نماید. از اسلام گذشته، هیچ مکتب اخلاقی و یا دین صاحب‌هواداران زیاد در جهان وجود ندارد که از ظرفیت تکیه زدن بر کرسی حاکمیت سیاسی به مانند اسلام برخوردار باشد. از این جهت، هدف مبارزه کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا را در وهله اول باید مقابله با نظام جمهوری اسلامی ایران دانست. بر این اساس، نمی‌توان در چارچوب مفهومی کلان راهبرد فوق، هیچ‌گونه مماشاتی را از سوی آمریکا در خصوص اجازه نزدیکی بین نظام‌های متحول خاورمیانه و شمال آفریقا و "مدل ایران" متصور دید.

تا آنجا که به مشاهده میدانی جریان‌های حیاتی مهم در جهان آینده مربوط می‌شود، باید گفت با نگاهی به تغییر در الگوی جمعیت جهان و در جریان نیروی کار بین مناطق مختلف در نمایه زمانی سال ۲۰۵۰ امری مهم قابل مشاهده است که برای فهم بهتر آن از تعریف شاخصی به نام "نرخ پشتیبانی بالقوه"^۱ کمک می‌گیریم. "نرخ پشتیبانی بالقوه" از تقسیم گروه سنی ۱۵ تا ۶۵ سال (که بخش فعال جمعیت می‌باشد) بر گروه سنی بالاتر از ۶۵ سال (از کار افتادگان فرضی) و یا پایین‌تر از ۱۵ سال (اطفال در غیر سن کار) به دست می‌آید. مشاهدات نشان می‌دهد در حالی که اکنون نرخ پشتیبانی بالقوه برای کشورهای توسعه‌یافته مادی جهان مساوی نسبت پنج به یک است؛ یعنی هر یک نفر را ۵ نفر می‌توانند از نظر رفاهی به‌طور بالقوه پشتیبانی نمایند، در ۲۰۵۰ نرخ فوق برای کشورهای پیشرفته مادی به نسبت دو به یک کاهش خواهد یافت. این بدان معنی است که برای پشتیبانی هر یک نفر در کشورهای توسعه یافته مادی امروز جهان، در سال ۲۰۵۰ تنها دو نفر وجود دارند که به‌طور بالقوه قادر به پشتیبانی مالی از او باشند. این در حالی است که نرخ پشتیبانی بالقوه در سال ۲۰۵۰ برای کشورهای در حال توسعه همان نسبت فعلی ۱۰ به ۱ باقی خواهد ماند. یعنی در کشورهای در حال توسعه بر روی هم، همچنان ۱۰ نفر به‌طور بالقوه در دسترس خواهند بود تا یک نفر را از نظر مالی و اقتصادی تأمین و پشتیبانی نمایند و این البته مزیتی بزرگ برای دسته اخیر از کشورها و در عین حال تهدیدی بالقوه برای کشورهای توسعه‌یافته مادی به شمار می‌رود. نکته مهم این است که کشورهای در حال توسعه، در طبقه‌بندی ژئوپلیتیک پنتاگون، در آن بخش از جهان قرار گرفته‌اند که یا با فرآیند

جهانی‌شدن همراه نشده و یا به طور بالقوه مانعی مهم بر سر راه پیشرفت و تحقق آن به‌شمار می‌روند و مرکز این منطقه، منطقه مسلمان خاورمیانه است.

مشاهده کلیدی دوم به جریان جهانی "انرژی‌های فسیلی جهان" در آینده برمی‌گردد. روشن است که جریان انرژی‌های فسیلی جهان به دلیل تمام‌شدن تدریجی آن در منطقه موسوم به "هسته جهانی‌شدن"، باید تدریجاً از منطقه موسوم به "شکاف غیر همبسته" در سال‌ها و دهه‌های آینده به منطقه قبلی حرکت نماید. بنابراین، امنیت عرضه انرژی برای آمریکا و منطقه جهانی‌شده دارای اهمیت کلیدی خواهد بود. آمریکایی‌ها چنین وانمود می‌کنند که اگر امنیت عرضه انرژی کشورهایمانند چین و هند فراهم نشود، آنان به رقابت‌های نظامی مخرب روی آورده و در مناطق انرژی خیز جهان مانند منطقه خلیج فارس خیمه و خرگاه زده و درگیری‌ها و منازعات نظامی جهان را در این منطقه مضاعف خواهند نمود.

جریان جهانی سوم جریان امنیت است که آمریکایی‌ها باتوجه به مزیت و برتری نسبی خود در زمینه نظامی مدعی هستند که تولید و نیز صادر نمودن این کالای عمومی به سایر مناطق جهان، همچنین به کشورهای نوظهور اقتصادی مانند چین و هند و به مناطق توسعه‌یافته مادی دیگر مانند اتحادیه اروپا - که خود درگیر گسترش جغرافیایی بوده و به چتر امنیتی مطمئنی نیازمند می‌باشند - تنها از عهده آمریکا ساخته است. جهت حرکت این جریان از مبدأ آمریکا به سوی بقیه جهان خواهد بود. بنابراین، در مقام پاداش از این مبادله با ارزش، آمریکا انتظار دارد که سایر مناطق جهان کالاها و خدمات تولیدی مورد نیاز آن را فراهم نموده و به آن کشور صادر نمایند. این منطق به نظر می‌رسد اساس مبادله ساده‌ای است که تحقق آن در آینده در مقیاس کلان جهانی دور از انتظار نخواهد بود.

جریان جهانی چهارم به حرکت جغرافیایی "سرمایه" برمی‌گردد. آمریکایی‌ها می‌گویند که جریان سرمایه در سال‌های اخیر از منطقه "هسته کهنه جهانی‌شدن" به سوی "هسته نو جهانی‌شدن" در حال حرکت بوده است. البته مشاهدات اقتصادی انجام شده در عقبه بحران مالی جهانی اخیر ممکن است نقیض این مورد را به دست دهد که از قضا با تحولات اخیر خاورمیانه ارتباط می‌یابد.

به نظر می‌رسد نکته مسلم در تحلیل آمریکایی‌ها این است که منطقه موسوم به "شکاف غیرهمبسته جهانی‌شدن" از نظر آن‌ها هویتی قانونی نداشته و فاقد مشروعیت سیاسی است و بنابراین حقی را از بابت دریافت سهمی از سرمایه جهانی نخواهد داشت، مگر این که کشورهای واقع در منطقه اخیر تصمیم بگیرند که رفتار خود را جهت پیوستن به منطقه هسته نو جهانی‌شدن تغییر دهند. اخیراً رسانه‌های عمومی

گزارش دادند که رئیس جمهور آمریکا تمایل خود را مبنی بر رئیس جمهور شدن یک جوان فعال در شورش‌های خیابانی مصر، اعلام نموده است. فهم این‌گونه تمایلات در چارچوب تحلیلی بالا اینک راحت‌تر امکان‌پذیر است.

به این ترتیب، تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود، چارچوب تحلیلی بالا به ما می‌فهماند که کشوری مانند ایران با دارا بودن منابع سرشار انرژی‌های فسیلی مورد نیاز منطقه هسته جهانی شدن، هم مورد توجه آمریکا است و هم شانس برای دریافت سهمی از سرمایه جهانی نخواهد داشت. بنابراین، از آن جهت که ایران دارای اقتصادی وابسته به نفت است، مجبور خواهد بود به منظور باقی ماندن در بازار انرژی‌های فسیلی و باز نماندن از قافله صادرکنندگان نفتی جهان، از محل درآمدهای نفتی خود سرمایه‌گذاری لازم را در بخش نفت و گاز جهت حفظ سطح تولید فعلی خود انجام دهد. معنای این امر این است که در آن صورت درصد کمی از درآمدهای صادراتی نفت و گاز ایران نصیب اقتصاد ملی و رفاه مردم ایران خواهد شد. معنا و مفهوم این نتیجه‌گیری وقتی آشکارتر می‌شود که توجه شود:

اولاً عراق تحت اشغال آمریکا سازوکاری را درباره مدیریت نفت و گاز خود در قانون اساسی و نیز در پیش نویس قانون نفت و گاز این کشور پیش‌بینی نموده که به موجب آن مناطق سه گانه سنی‌نشین، شیعه‌نشین و کردهای شمال عراق، هر یک تشویق خواهند شد تا نفت و گاز بیشتری را به منظور بهره‌مندی بیشتر از درآمدهای نفت و گاز این کشور تولید نمایند. نمونه عینی این امر را می‌توان در مناقصه‌های پذیرفته شده اخیر عراق دید که نوید تولید روزانه‌ای معادل ۱۱ تا ۱۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز را تا افق ۲۰۱۷ و یا ۲۰۲۰ مطرح می‌سازند. نتیجه در پیش گرفتن این رویه تولیدی، کاهش قیمت نفت در آینده و یا تثبیت قیمت نفت خواهد بود. اما به‌طور هم‌زمان به دلیل کاهش سرمایه‌گذاری در نفت ایران، تولید نفت این کشور کاهش یافته و به این ترتیب ایران قادر نخواهد بود اثر درآمدی ناشی از کاهش تولید نفت را از محل قیمت‌های در حال افزایش نفت خنثی نماید. در نتیجه، فشار بودجه‌ای بر ساختار درآمد و مخارج دولت ایران با نتایج منفی سهمگین افزایش خواهد یافت.

ثانیاً تحریم‌های تحمیلی بر اقتصاد ایران امکان اشتغال و رشد تولیدات صنعتی را از این کشور با داشتن جمعیت متراکم جوان جویای کار، خواهد گرفت. این در حالی است که شبکه‌های اجتماعی ترویج‌دهنده ارزش‌های غربی جوانان را به ایستادگی در مقابل دولت ملی و مبارزه خشونت‌بار با آن تهییج می‌نمایند.

ثالثاً زمینه‌سازی‌های روانی و تبلیغاتی جهت به اجرا درآمدن انواع تهدیدهای نرم و سخت خارجی و افزایش فشارهای دیپلماتیک بر ایران در راه است. این تبلیغات،

زمینه را برای افزایش بودجه نظامی از محل درآمد ملی فراهم آورده و در نتیجه فشار بر بودجه غیرنظامی ایران را بیش از پیش خواهد نمود. انتظار آمریکایی‌ها این است که مجموعه تأثیرات منفی اقتصادی فوق‌تدریجاً راه را بر زوال و از هم فروپاشی درونی اقتصاد و نهایتاً سیاست ایران باز نماید. آنگاه یک حمله نظامی با بهانه‌ای مانند دست زدن به یک اقدام پیش‌دستانه به منظور پیشگیری از تهدید جدی اتمی ایران، جهت پایان بخشیدن به عمر نظامی که قبلاً از نظر اقتصادی به اندازه کافی تضعیف شده، کفایت خواهد نمود. به این ترتیب، اهمیت وضع تحریم‌های سخت بر ضد ایران، از لابلای تحلیل فوق به اندازه کافی آشکار می‌شود. بدیهی است غلط بودن این نگاه و تحلیل آمریکایی که ناشی از عدم درک صحیح از هشجاری، انسجام و بصیرت ملت ایران است، دولت‌های حاکم بر آن کشور را در سه دهه اخیر به بیراهه برده است و در جای خود قابل نقد و بررسی می‌باشد.

۳. بحران مالی جهانی و تأثیرات پیشینی و پسینی آن بر اقتصاد ایران

بحث درباره بحران مالی جهان از دو جهت ضرورت می‌یابد. نخست از جهت ارتباط آن با اقتصاد ایران و دوم از جهت ارتباط آن با تحولات اخیر خاورمیانه که تنگ‌تر شدن مجاری تنفسی اقتصادهای خاورمیانه‌ای و به تبع آن اقتصاد از قبل گرفتار تحریم ایران را در پی دارد.

اما بحران مالی جهانی در اساس چیست؟ به نظر می‌رسد در تجریدی‌ترین وجه، این بحران در اثر به‌وجود آمدن سه روند در سال‌های منتهی به سال ۲۰۰۸ پدید آمد: دارایی‌سازی در اقتصاد^۱، مالیه‌ای‌شدن اقتصاد^۲ و اشتعال حرص و طمع‌ورزی^۳ در مدیران اقتصادی در کشورهای پیشرفته مادی و در رأس آنان آمریکا.

توماس بارت، راهبردنویس وزارت دفاع آمریکا در کتاب خود می‌نویسد که آنان در وزارت دفاع آمریکا به دنبال تزویج ابعاد امنیتی و ابعاد مالی در اقتصاد آمریکا بوده‌اند و روز یازدهم سپتامبر ۲۰۱۱ که برج‌های دوقلو در نیویورک مورد حمله تروریستی قرار گرفتند، وی و همکارانش از وزارت دفاع آمریکا بنا بوده با کارشناسان امور مالی وال‌استریت در محل برج‌های دوقلو ملاقات داشته باشند. حتی برخی مشاهدات موردی حاکی از آن است که در سال‌های نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ برخی از بهترین فارغ‌التحصیلان مقطع دکترای مدارس مشهور بازرگانی و اقتصاد آمریکا توسط سازمان سیا شناسایی و

1. Securitization
2. Financialization
3. Greediness

به استخدام در می‌آمده‌اند. در واقع، بهره هوشی بالای فارغ‌التحصیلان امور اقتصاد مالی و حس نوآوری آنان در کنار برقراری فرمول‌بندی‌هایی که نوآوری‌های مالی را به حقوق پرداختی پرسنل در شرکت‌های بیمه و بانک‌های سرمایه‌گذاری آمریکا مرتبط می‌نمود، در کنار طمع‌ورزی مدیران و کارمندان ارشد بخش مالی اقتصادهای پیشرفته‌ای مانند اقتصاد آمریکا سبب شد که فرآیند دارایی‌سازی در این اقتصادها با سرعت و شدت هرچه تمام‌تر به پیش رود. تا آنجا که به بخش واقعی اقتصاد مربوط می‌شد، باید این حجم عظیم از دارایی‌های کاغذی ساخته شده را پشتیبانی نماید. جهانی‌شدن و ادغام بازارهای اقتصادی این امکان را پدید آورده بود. زنجیره تولید جهانی اینک گسترش یافته و بخش‌های کم‌اهمیت و بیشتر کاربر محصولات صنعتی با صرف نیروی کار ارزان کشورهای نوظهور اقتصادی مانند چین، برزیل، روسیه و هند و مانند آن تولید می‌شد. بخش‌های ظریف و دارای فناوری بالاتر هم در همان اقتصادهای پیشرفته مادی مانند آمریکا تولید می‌شد. مجموعه تولیدات این چینی بر روی هم امکان ارزش افزوده مالی چند و چندین برابر را در اقتصادهایی مانند آمریکا و انگلیس فراهم می‌آورد. این رونق پدیدآمده که پس از چند سال پیش تازی، ناگهان با ظهور بحران در بخش مسکن آمریکا در سال ۲۰۰۷ ناخوش شده و تدریجاً از پا درآمد، چه پیامی را برای اقتصادهای جهان در خود مستتر داشت؟

این پیام به نظر می‌رسد کاملاً مهم و دارای ابعادی امنیتی بود. اقتصادهای کشورها یا اقتصادهایی بودند که به روند جهانی‌شدن پذیرفته شده و یا در بیرون درهای جهانی‌شدن باقی مانده بودند. رونق ایجاد شده در اقتصاد جهانی، اقتصادهای دسته اول را رشد داده و شکوفا می‌نمود. اما اقتصادهای دسته دوم بدون بهره‌مندی چندانی از فعالیت‌های بخش واقعی اقتصاد، در دام مالیه‌ای‌شدن گرفتار می‌شدند. برای فهم معنای اخیر خوب است به ساختار اقتصاد ایران توجه کوتاهی داشته باشیم.

اقتصاد ایران اقتصادی عمدتاً نفتی است و بنابراین مانند همه اقتصادهای نفتی توسعه نیافته دیگر، از پدیده مخرب "رانت‌جویی" زیان‌آور و نه مولد رنج می‌برد. تا آنجا که به رابطه بحران مالی جهانی و اقتصاد ایران بر می‌گردد، می‌توان گفت بحران مالی جهانی و حباب اقتصادی منتهی به آن، اقتصاد ایران را تحت تأثیر قرار داد: هم در دوره "رونق قبل از وقوع بحران" و هم در دوره "رکود پس از وقوع بحران".

تأثیر قبل از وقوع بحران مالی جهانی بر اقتصاد ایران، تأثیری است که از سال‌های نخستین دهه ۲۰۰۰ میلادی و هم‌زمان با دوره رونق اقتصاد جهانی شروع شده و به بحران مالی جهانی خاتمه یافت و به این ترتیب نوعی از "رانت‌جویی القایی" در اقتصاد ایران پدید آمد. در این سال‌ها، به جای آنکه اقتصاد ایران از فضای رونق اقتصادی

پدیدآمده در سطح جهان بهره برده و "تولیدات" خود را سر و سامان بهتری دهد، به علت قرار گرفتن تحت تحریم‌های اقتصادی و تشدید منازعات خارجی حول موضوع فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای و خارج نگاه داشته‌شدن اجباری از کلوپ تجارت جهانی، عملاً به سوی فعالیت‌هایی کشیده شد که ماهیتی عمدتاً "رانت‌جویانه" و زیان‌آور داشتند. در این سال‌ها اقتصاد ملی به سوی "مالیه‌ای شدن" حرکت نمود. تأثیر پس از وقوع بحران مالی جهانی بر اقتصاد ملی ایران با کند شدن آهنگ رشد و توسعه آن بخش از اقتصاد ملی که از قبل مولد بود، ارتباط می‌یابد.

در سال‌های مشرف به بحران مالی جهانی، به نظر می‌رسد دو تغییر اقتصادی مرتبط به هم و در عین حال مهم در مغرب زمین رخ نمود که موج‌های ناشی از آن‌ها توانستند خود را به شکلی زیان‌آور به اقتصاد ملی ایران برسانند. این دو تغییر عبارت بودند از:

اولاً: فاصله گرفتن بیش از پیش اقتصادهای پیشرفته از تولید انبوه صنعتی، این پدیده به دنبال دسترسی راحت اقتصادهای غربی به بازارهای کار ارزان خارجی در آسیا و ظهور پدیده فراسیاری در آن سوی مرزها پدید آمد. به این ترتیب، فضای فعالیت اقتصادی در کشورهای غربی به سوی خدمات مالی و عملاً کم شدن فاصله این اقتصادها با خدمات مالی میل نمود.

ثانیاً: سیر مالیه‌ای شدن فرآیند تولید اقتصاد ملی در مغرب زمین و به‌خصوص در اقتصاد آمریکا که نقش موتور محرکه و لوکوموتیو اقتصاد جهانی را برای خود متصور است. این پدیده به دنبال تغییر برشمرده پیشین و تغییر موازنه بین اقتصاد واقعی و اقتصاد پولی به نفع دومی در چارچوب یک اقتصاد ملی در مغرب زمین صورت پذیرفت، که از آن اصطلاحاً به سیر "مالیه‌گرایی" اقتصاد می‌توان یاد نمود.

فرآیند مالیه‌ای شدن اقتصاد ملی به نظر می‌رسد نوعی از جابجایی غیر متوقع و تا حدی انقلابی را در وظایف و رویکرد اقتصادی آحاد عملگرهای اقتصادی در مغرب زمین ایجاد نمود. قبلاً در یک اقتصاد ملی، طبقه‌ای به عنوان "خانوار" وجود داشت که به مصرف کالاها و خدمات نهایی تولید شده در اقتصاد در مقابل ارائه نیروی کارش به بازار می‌پرداخت و نیز طبقه‌ای دیگر به عنوان "صاحبان کسب‌وکارهای اقتصادی" وجود داشت که کار آن تولید کالاها و خدمات و ارائه آن‌ها به خانوارها در مقابل دریافت نیروی کار آنان بود و نیز طبقه سومی هم به عنوان "بانکدار" وجود داشت که کار آن انجام واسطه‌گری بین خانوارهای پس‌اندازکننده و کسب و کارهای اقتصادی نیازمند به وجوه و منابع مالی پس‌انداز شده بود و از تعامل و تشریک مساعی این سه طبقه یک اقتصاد ملی متعارف سامان می‌یافت. اما اینک در سال‌های رونق قبل از وقوع بحران

مالی جهانی به نظر می‌رسد که جابجایی خطرناک ولی سودآوری در وظایف اقتصادی طبقات یاد شده اقتصاد ملی اتفاق افتاد.

خانوارها اینک بیشتر تمایل داشتند تا علاوه بر مصرف کالاها و خدمات آنهم کالاهایی که بیشتر منشأ فراسپاری خارجی داشتند، خود نقشی کاسب‌کارانه برعهده گیرند. کسب و کارهای اقتصادی نیز اینک مایل بودند در کنار کسب و کار قبلی به ارائه خدمات مالی و بانکی هم مبادرت ورزند و بانک‌ها هم اینک بیش از آنکه به تصدی‌گری نقش سابقشان در اقتصاد که بانکداری بود، علاقمند باشند، مایل بودند نقش بانک‌های سرمایه‌گذاری و بازیگران سوداگر پولی را در جستجوی سود بیشتر اقتصادی برعهده گیرند.

به عنوان مثال، اینک روشن شده است که در سال‌های رونق مشرف به بحران مالی جهانی، بسیاری از خانوارهای ایرانی وارد شونده در فعالیتهای خرید و فروش مستغلات و املاک، چنین کاری را نه به عنوان برآوردن بخشی از نیازهای واقعی خود که به عنوان فعالیتی سوداگرانه در پیش گرفته بودند. آنان گاهی جابجایی و خرید و فروش سهام شرکت‌ها را نه لزوماً با نیت انجام یک سرمایه‌گذاری میان‌مدت و یا بلندمدت که در یک بازه معقول زمانی بناست سودی منصفانه را به ارمغان آورد، که با نیت انجام فعالیتی که براساس نوسانات کوتاه مدت در ارزش سهام، می‌تواند منشأ سودآوری بالای اقتصادی گردد، در پیش می‌گرفتند. بنابراین، آن‌ها بیشتر در نقش یک کسب و کار اقتصادی در بازار ظاهر شده بودند.

همچنین بر کسی پوشیده نیست که بسیاری از شرکت‌ها و کسب‌وکارهای اقتصادی مثل شرکت‌های بزرگ خودرو ساز، سودی را که در اثر فعالیتهای مالی خود به دست می‌آوردند گاهی به مراتب بیشتر از سودی بود که به واسطه تعقیب فعالیت و کسب و کار اصلی‌شان نصیب می‌ساختند و همین امر چه بسا ورشکستگی خیل وسیعی از این شرکت‌ها را در پیامد بحران مالی جهانی رقم زد.

بالاخره، بانک‌ها به جای آنکه نقشی میانجی‌گرانه ایفا نمایند، خود به بنگاه‌های سودجویانه‌ای تبدیل شده بودند که از ساخت و ساز و مستغلات گرفته تا ساخت و اداره بیمارستان و مشارکت در بازار بورس و سهام، طیف گسترده و متنوعی از فعالیتهای مالی و بیمه‌ای را با هدف حداکثرسازی سود و سوداگری اقتصادی انجام می‌دادند.

این روند تغییرات مخرب که بالاخره توانست اقتصادهای غربی را به زانو درآورد، به نظر می‌رسد به طور هم زمان توانست از طریق یادگیری‌های بین‌المللی در فضای جهانی شده ارتباطات و کسب‌وکارها، موج‌های منفی خود را به مرزهای اقتصاد ملی ایران رسانیده و اثرات مخربی را از خود بر جای گذارد. بنابراین، اگر تا پیش از این

در ادبیات توسعه اقتصادی از وجود رانت‌های زیان‌آور داخلی به عنوان مانعی بر سر راه شکل‌گیری یک اقتصاد مولد در ایران یاد می‌شد. اینک رانت‌جویی القایی از خارج هم در سایه تغییرات مورد اشاره در فضای کسب و کار جهانی، به اقتصاد ایران پا گذاشته و با تشدید فضای رانت‌جویی کلاسیک پیشین، جامعه‌ای منسجم و فراگیر از رانت‌جویان غیرمولد در مقیاس کل اقتصاد کشور به مرکزیت تهران را پدید آورده بود. در چنین شرایطی روشن است که هر راه‌حل دیپلماتیک برای دور زدن تحریم و یا غلبه بر آن می‌تواند به دلایل ساختاری با موانع مهمی مواجه گردد.

۴. خیزش اقتصادهای نوظهور، بحران مالی جهانی، خاورمیانه بزرگ و نقش منطقه‌ای رژیم صهیونیستی

روشن است که بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ سبب کندشدن آهنگ رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته مادی در دوره‌های زمانی بعد گردید. در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد زمینه برای دو اتفاق مهم فراهم آمد:

اتفاق اول این بود که کشورهای نوظهور اقتصادی مانند چین، هند و برزیل که در دوره رونق و حباب اقتصادی منتهی به بحران مالی جهانی کمتر در دام مالیه‌گرایی اقتصاد گرفتار آمده و بیشتر مهد خیزش "بخش واقعی اقتصاد" در تعقیب سیاست فراسپاری و انتقال فرآیند تولید صنعتی از کشورهای توسعه‌یافته مادی به مناطق با نیروی کار ارزان بودند، اینک به‌طور نسبی از خود کارکرد اقتصادی بهتری را به ثبت رسانیده و با به نمایش گذاشتن ثبات سیاسی و اقتصادی، توجه سرمایه‌گذاران غربی و شرکت‌های بزرگ بین‌المللی را به خود جلب نمودند. نمودار شماره (۴) چنین نگاهی را برحسب جریان ورود هفتگی خرید سهام و اوراق بهادار در اقتصادهای نوظهور و نمودار شماره (۵) آن را بر حسب تقاضای جهانی برای نفت نشان می‌دهد. روشن است که براساس نمودار شماره (۵) در حالی که پس از وقوع بحران مالی جهانی تقاضای نفت در آمریکا و اقتصادهای صنعتی کاهش یافت، این تقاضا در چین و کشورهای نوظهور اقتصادی با وقفه‌ای کوتاه، به صورت پیوسته از خود افزایش نشان داد.

اتفاق دوم وجود بدهی‌های بالای بخش عمومی در برخی کشورهای اروپایی مانند یونان و ایرلند و غیر آن بود. پدیده وجود بدهی‌های بالا و غیرقابل مدیریت بخش عمومی و یا بهتر بگوییم بحران بدهی‌ها در کشورهای جنوب اروپا عملاً این ذهنیت را در کشورهای نوظهور اقتصادی و در برخی سرمایه‌داران اروپایی و آمریکایی دامن زد که کشورهای درحال توسعه و از جمله کشورهای واقع در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا

باید مکان مناسبی جهت انجام فعالیت‌های اقتصادی باشند. آرامش ظاهری سیاسی و اجتماعی حاکم بر این کشورها سبب شد تا آژانس‌های تعیین رتبه ریسک بازرگانی، ریسک بانکی و ریسک کسب و کار، نرخ‌های ریسک را در این کشورها کاهش دهند.

اما آثار مثبت مترتب بر این دو رخ داد مهم به ناگاه با شروع شورش‌های خیابانی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در اواخر سال ۲۰۱۰ به این سو، در معرض مخاطره جدی قرار گرفت. به این ترتیب، کشورهای نوظهور اقتصادی و شرکت‌های سرمایه‌گذار در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در حیرت ناشی از اعتماد و خوش‌بینی افراطی خود نسبت به فرآیند جهانی شدن تولید فرو رفته و با ضربات اقتصادی نابهنگام بر پیکره اقتصادی خود مواجه شدند. بنابراین در حالی که بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ به اقتصادهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا امکان داد تا به نوعی شاهد ورود سرمایه جهانی توسط قدرت‌های نوظهور اقتصادی جهان همچون چین و هند و سرمایه‌گذاران غربی باشند، این الگوی ناسازگار با مفاد مندرج در آنالیزهای مربوط به کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا^۱ درخصوص منطقه خاورمیانه، با تحولات اخیر این منطقه از حرکت باز ایستاد و متوقف شد. به عبارت دیگر، تحولات اخیر منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شرایطی را عملاً پدید آوردند که خنثی شدن اثر سرمایه‌ای ناشی از بحران مالی جهانی در پی آمده و روند حرکت اقتصادی منطقه خاورمیانه با آنچه از قبل در کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا به عنوان بخشی از شکاف غیرهمبسته با فرآیند جهانی شدن پیش‌بینی شده بود، هم‌راستا شد. روشن است که تحولات اخیر تنگ شدن مجاری تنفسی اقتصادهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به ویژه کشورهای واردکننده نفت را در پی داشته و اقتصاد از قبل گرفتار ایران در دام تحریم را با تضيیقات بیشتری مواجه ساخت.

حال اگر مطابق با الگوی پیش‌بینی شده در کلان راهبرد امنیت ملی به روایت توماس بارنت بنا باشد مجموعه اقدامات لازم در راستای ایجاد منطقه خاورمیانه بزرگ به کار گرفته شود، در آن صورت از نگاه آمریکا وضعیت رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه چگونه قابل تصور خواهد بود؟ یک نتیجه اقتصادی تحولات اخیر خاورمیانه، ایجاد اختلال در زنجیره عرضه و تولید در خاورمیانه و شمال آفریقا و متضرر نمودن شرکت‌های سرمایه‌گذار خارجی در این منطقه و در نتیجه بازگشت دادن سرمایه خارجی از منطقه یاد شده به منطقه موسوم به هسته نو جهانی شدن خواهد بود که رژیم صهیونیستی از نگاه غرب یا بخشی از آن و یا مباشر آن به حساب می‌آید. بنابراین،

1. The US Grand National Strategy

برحسب ظاهر و از منظر نگاه آمریکایی، تنها حلقه مفقوده در این سناریو، تحقق صلح اعراب و اسرائیل است که چنین هدفی از نظر راهبردی در صدر اهداف سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه می‌باشد.

اما فرض درست از کار در آمدن چنین سناریویی در گرو دو امر است: نخست این که دینامیسم تحرکات اخیر اعراب خاورمیانه و شمال آفریقا که امروز از سوی غربیان اغلب با ماهیتی صرفاً اقتصادی به تصویر کشیده می‌شود و موقعیتی نسبتاً مسالمت‌جویانه نسبت به غرب دارد، در سیورورت و تکامل خود از عامل نااطمینانی رفتاری برخاسته از پایبندی به دیانت و ایدئولوژی اسلامی - که گاهی از آن با حس عدالت‌جویی یاد می‌شود - متأثر نگردد که چنین امری البته به غایت بعید به نظر می‌رسد. دوم این که بازیگران صحنه‌های عینی و خیابانی خاورمیانه و شمال آفریقا در واقع همان بازیگران صحنه‌های مجازی و دیجیتالی موجود در فیس بوک و توئیتر باشند. حال آنکه چنین امری نیز به غایت بعید می‌نماید. بنابراین، با قدری تأمل می‌توان نتیجه گرفت که اگر موج اول حرکت‌های خاورمیانه و شمال آفریقا حرکت‌هایی با ماهیت اقتصادی و غیرمرتبط با اندیشه‌های اسلامی تصویر شوند، موج دوم این حرکت‌ها نمی‌تواند از آرمان‌های اسلامی و انقلابی به سبک انقلاب اسلامی ایران فاصله زیادی داشته باشند.

آنچه باید از شکل‌گیری موج دوم به شیوه موصوف جلوگیری نماید، وجود زیرساخت‌های اجتماعی قوی مبتنی بر ارزش‌های غربی است که البته چنین زیرساخت‌هایی در حال حاضر در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا حداقل در فضای غیرمجازی وجود ندارند. بنابراین، پیش‌بینی می‌شود به سرعت آرمان‌های اسلامی بتوانند در لایه‌های زیرین حرکت در حال باز شدن مردمان این منطقه جایگیر و متبلور گردند. اما این که آیا این آرمان‌ها و اندیشه‌ها بر همان شیوه و نسقی رشد خواهند کرد که انقلاب اسلامی ایران بر آن اساس شکل گرفته است، پاسخ آن با قدری تأمل می‌تواند روبرو باشد. در واقع از یک منظر می‌توان گفت در صورتی که دخالت‌های غربی در منطقه نادیده گرفته شده و یا در عمل جدی نباشند، کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا ممکن است با شانس بهتری از تحقق یک مدل اسلامی از حکومت و جامعه نسبت به انقلاب اسلامی ایران برخوردار باشند. انقلاب اسلامی ایران بر چارچوبه مفهومی امامت و عدالت جهانی و توجه محوری به مستضعفین جهان ایستاد و فهم خود از حکومت و سیاست در اسلام را به جهانیان معرفی نمود. حال آنکه انقلاب‌های اخیر منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا - خواه در موج اول و یا در موج دوم - بر فرش "ملی" و بر بستر تجربه انقلاب اسلامی ایران ایستاده و خود را به جهانیان معرفی خواهند نمود.

همان‌گونه که در عملکرد اخوان‌المسلمین مصر و نخبگان تونس این بُعد از مسئله قابل مشاهده است.

۵. ابعاد اقتصادی تحولات اخیر خاورمیانه

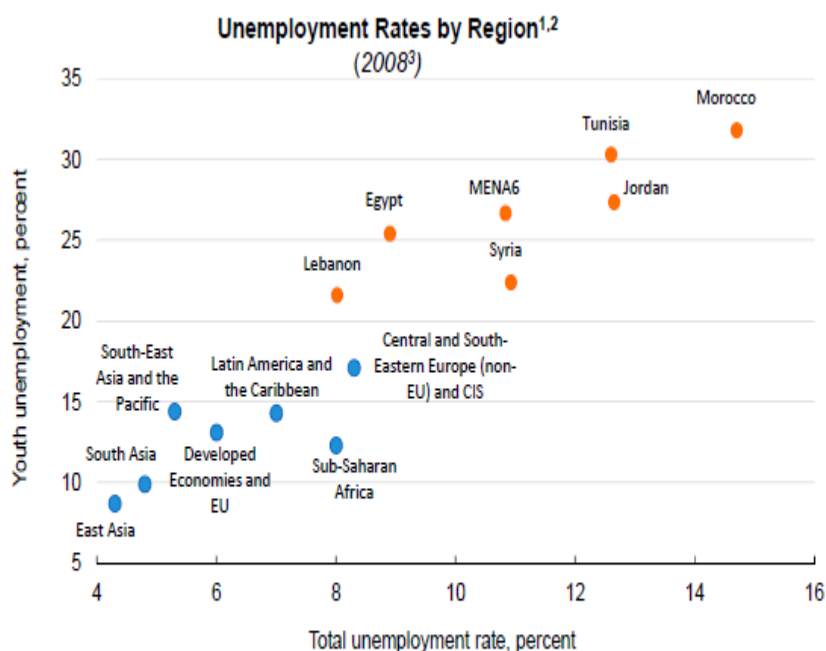
ابعاد اقتصادی تحولات اخیر خاورمیانه را می‌توان از زوایای مختلفی مورد مطالعه قرار داد. به نظر می‌رسد وجه مشترک اقتصادهای این منطقه از جهان وجود نرخ بالای بیکاری جوانان باشد. از این گذشته، اعتراضات خیابانی پدید آمده در برخی از کشورهای منطقه با هر درجه از توفیقات که در مبارزه بر ضد قدرت‌های ملی حاکم مواجه باشند، به طور کلی و عمدتاً در کشورهای واردکننده نفت منطقه، طیفی از تأثیرات مانند اختلال در زنجیره تولید کالایی، افزایش تورم قیمت مواد غذایی و انرژی، گران‌شدن سرمایه و نرخ دسترسی به بازار جهانی سرمایه، افزایش فشارهای بودجه‌ای بر دولت و افزایش میزان بدهی‌های بخش عمومی کشورهای منطقه و بالاخره کاهش میزان گردشگر خارجی و کاهش ارز آوری کارگران شاغل به کار در کشورهای دیگر را به همراه داشته و یا خواهد داشت. به همین دلیل درباره هر یک از ابعاد ذکر شده به اختصار توضیحاتی ذیلاً ارائه می‌گردد.

۵-۱. مشخصه عمومی اقتصادی کشورهای بحرانی منطقه

اولین مسئله قابل توجه این است که تمام کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا با نرخ‌های بالای بیکاری و به ویژه نرخ‌های بالای بیکاری جوانان مواجه هستند. در شش کشور مصر، اردن، لبنان، مراکش، سوریه و تونس متوسط نرخ بیکاری در سال ۲۰۰۸ معادل ۱۱ درصد بوده که بالاترین نرخ منطقه‌ای در جهان به شمار می‌آید. متوسط نرخ بیکاری این گروه دو دهه قبل از این هم معادل ۱۲ درصد بوده است. به این ترتیب، معلوم می‌شود منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا با بیکاری ساختاری مواجه است. این امر می‌تواند با موضوعاتی نظیر بالا بودن نرخ رشد نیروی کار، متناسب نبودن مهارت‌های کاری در جانب عرضه و جانب تقاضای اقتصاد، چسبندگی بازار کار، بالا بودن حداقل دستمزد و بزرگ بودن بخش عمومی اقتصاد ارتباط داشته باشد. نسبت افراد دارای کار به افراد در سن کار در حالی که در کشورهای شرق آسیا نزدیک به ۷۰ درصد است، در این منطقه این نسبت در حدود ۴۸ درصد می‌باشد. همچنین نسبت نرخ بیکاری جوانان به نرخ بیکاری کل در شش کشور فوق بالای ۴۰ درصد است، در حالی که نسبت یادشده در مصر و سوریه در حدود ۶۰ درصد می‌باشد. نمودار (۳)، نمایی از مقایسه نرخ

بیکاری کل و نرخ بیکاری جوانان در برخی مناطق جهان و در کشورهای عمدتاً واردکننده نفت منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دست می‌دهد.

نمودار ۳. مقایسه نسبت نرخ بیکاری جوانان به بیکاری کل در برخی مناطق جهان



Sources: International Labor Organization; national authorities; IMF, *World Economic Outlook*; and IMF staff estimates.

¹MENA6 countries are Egypt, Jordan, Lebanon, Morocco, Syria, and Tunisia.

²Total and youth unemployment rates for Morocco reflect data from Urban Labor Force Survey.

³Or most recent earlier year for which data are available.

می‌توان مشکل بیکاری بالای جوانان خاورمیانه را مشخصه عمومی اقتصادهای این منطقه از جهان دانست. به زبان کلان راهبرد امنیت ملی امریکا، مشکل فوق می‌تواند ترکیبی از دو مؤلفه جمعیت‌شناسی و جریان جهانی سرمایه باشد. از نظر جمعیت‌شناسی نرخ رشد جمعیت در منطقه موسوم به شکاف جهانی‌شدن در مقابل هسته جهانی‌شدن بالاست. از نظر جریان جهانی سرمایه، سرمایه بین هسته نو و هسته کهنه جهانی‌شدن در حال جابجایی است و بنابراین به منطقه موسوم به شکاف جهانی‌شدن که منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می‌تواند شاخصی از آن باشد، بنا نیست

سرمایه جهانی جریان داشته باشد. ترجمان این دو مؤلفه البته به صورت بیکاری بالای جوانان نسبت به بیکاری کل در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا قابل مشاهده است.

۲-۵. زنجیره تولید کالایی

به دنبال بالاگرفتن بی‌ثباتی سیاسی و شورش‌های خیابانی در برخی از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، آن دسته از شرکت‌های خارجی که از نفوذ عملیاتی و اقتصادی بیشتری در سطح منطقه یادشده برخوردار بودند، مانند برخی شرکت‌های فعال اروپایی در بخش مواد غذایی و کشاورزی، منسوجات، همچنین صادرکنندگان آسیایی فعال در بخش تولید کالاهای مصرفی، با اختلال در زنجیره عرضه و تولید کالایی مواجه شدند. اختلال در عرضه می‌تواند از تعطیلی مکان‌های تولیدی در پی اعتصابات کارگری و یا شورش‌های خیابانی و یا حمله به امکان تولیدی و بانک‌ها و یا تعطیلی موقت برخی از بنادر ترخیص و بارگیری کالاها در سطح منطقه و غیر آن ناشی شود. اختلالات عرضه‌ای، کاهش سطح بهره‌برداری از ظرفیت مفید کارخانه‌های تولید صنعتی را در پی دارد. به عنوان مثال براساس اطلاعات منتشره در پی شورش‌های اخیر خیابانی در شمال آفریقا، متوسط نرخ بهره‌برداری از ظرفیت کارخانجات صنعتی به ۵۲/۹ درصد کاهش یافته است (A D&B Special Report: 2011).

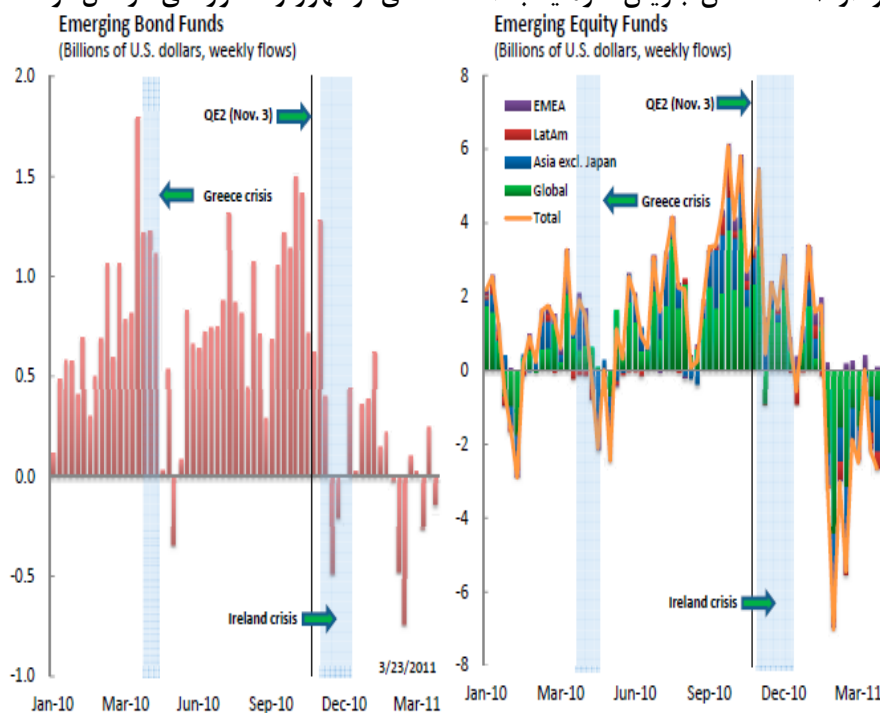
در این موارد شرکت‌های خارجی فعال در منطقه در پی یافتن منابع عرضه‌ای جایگزین و یا ذخیره‌سازی راهبردی کالاهای مورد نیاز در فرآیند تولید حرکت می‌نمایند. هم‌زمان با اختلالات عرضه‌ای، مخاطرات ناشی از تأخیر در نظام پرداخت‌ها هم جدی می‌شود. زیرا از سویی برخی از فعالیت‌های بانکی در پی حملات و شورش‌های خیابانی مختل می‌شوند و از سوی دیگر، اختلال در عرضه کالاها و در نظام پرداخت‌ها می‌تواند دو روی یک سکه در هر تعامل تجاری و تولیدی باشند. اختلال عرضه‌ای بسته به میزان گستردگی زنجیره تولید جهانی امتداد یافته در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا می‌تواند دارای تأثیرات متفاوتی از حیث آهسته‌نمودن آهنگ رشد اقتصادی بخش‌های مرتبط در جهان باشد، که در این زمینه تأثیر بحران قاعدتاً بر اقتصاد چین نباید قابل چشم‌پوشی باشد.

۳-۵. رتبه ریسک سرمایه‌گذاری و خدمات بانکی

گفته شد که اختلال در زنجیره عرضه و در نظام پرداخت‌ها و تعهدات مالی کسب و کارها نسبت به یکدیگر گاهی به مانند دو روی یک سکه عمل می‌کنند. پیامد کوتاه‌مدت

این پدیده از حیث دسترسی به بازار سرمایه جهانی و پیامد میان مدت و بلندمدت آن از حیث تغییر در الگوی تقسیم کار جهانی و منطقه‌ای می‌تواند قابل توجه باشد. نمودار ۴ نشان می‌دهد که به دنبال بحران بدهی در یونان و ایرلند، ورود سرمایه به اقتصادهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه گند شده است. حوادث اخیر در خاورمیانه به گند شدن روند جذب سرمایه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می‌افزاید. به عنوان مثال شاخص سرمایه شمال آفریقا موسوم به SHUAA بین ۱۵ ژانویه تا ۲۱ فوریه ۲۰۱۱ از ۲۱۵۵ به ۱۹۱۱/۲ رسیده و معادل ۱۱/۳ درصد کاهش نشان داده است.

نمودار ۴: کند شدن جریان سرمایه به اقتصادهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه



در کوتاه مدت این تحولات به قیمت‌گذاری مجدد نرخ ریسک سیاسی از سوی مؤسسات جهانی تعیین رتبه ریسک در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و افزایش نرخ جبران تحمل ریسک^۱ سیاسی برای آحاد بازیگران خارج از منطقه که مایل به

1. Risk Premium

فعالیت در منطقه می‌باشند، می‌انجامد. به این ترتیب، هزینه اعتبارات و پوشش‌های بیمه‌ای براساس رتبه‌بندی‌های جدید نرخ ریسک سیاسی، افزایش یافته و به شرکت‌های فعال اقتصادی توصیه می‌شود که قبل از انجام هرگونه مبادله اقتصادی با کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا ابتدا اطمینان حاصل نمایند که از پوشش کافی بیمه صادراتی در مقابل ریسک سیاسی ذی‌ربط برخوردار بوده و دادوستدشان از هر حیث از ریسک تهی بوده و براساس گشایش اعتبارات اسنادی انجام شده است. معنای چنین توصیه‌ای چیزی جز اذعان به بالا بودن هزینه‌های عملیاتی در منطقه و یا مهم‌تر از آن کمک به بالا بردن این هزینه‌ها برای کسب‌وکارهای منطقه و در نتیجه بازگشت سرمایه‌هایی که از قبل از منطقه هسته جهانی شدن به منطقه خاورمیانه سرریز شده بود - بر حسب الگوی کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا - نخواهد بود.

در تحولی دیگر، مؤسسات جهانی تعیین رتبه ریسک اعتباری بانک‌ها و مؤسسات سرمایه‌گذاری، نرخ ریسک بانک‌های محلی را افزایش داده و این مؤسسات را در دسترسی به بازارهای مالی بین‌المللی جهت وام‌گیری با مشکل مواجه می‌نمایند. مؤسسات تعیین رتبه ریسک سیاسی، ریسک کشورها را بالا برده و به این ترتیب، هزینه دسترسی به وام جهت بازسازی اقتصادی و نیز توسعه کسب و کارها هم برای بخش خصوصی و هم برای بخش دولتی در دوره پس از تغییر سیاسی افزایش می‌یابد. این در حالی است که برخی از بانک‌ها و بنگاه‌های اقتصادی وابسته به خانواده‌های درباری نظام سابق به‌طور هم‌زمان با نااطمینانی از ناحیه فعالیت‌های آینده و سرنوشت سیاسی‌شان مواجه بوده و اثر یاد شده را دوچندان می‌نمایند.

افزایش نرخ دسترسی به وام در بازارهای بین‌المللی سرمایه در سایه تحولات اخیر خاورمیانه درست در شرایطی صورت می‌گیرد که نه تنها قیمت مواد غذایی بلکه نرخ‌های بهره در بازارهای جهانی در تعقیب بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ بالا می‌باشد. به این ترتیب، بالا بودن نرخ بهره جهانی در کنار بالا بودن رتبه ریسک سیاسی کشورهای بی‌ثبات از نظر سیاسی، سبب افزایش نرخ‌های بهره داخلی شده و خودبه‌خود دسترسی به اعتبارات مالی جهت انجام فعالیت اقتصادی را دشوار می‌سازند. منظومه‌ای از این فعل و انفعالات، افزایش فشارهای بودجه‌ای بر دولت‌های آسیب‌دیده و افزایش بدهی‌های بخش عمومی این کشورها را در پی خواهد داشت.

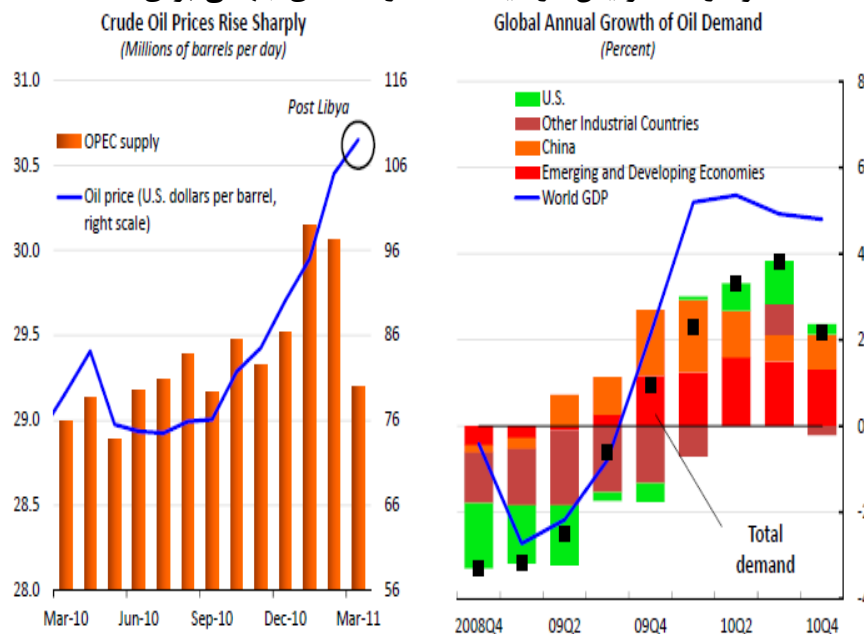
۴-۵. ریسک سرایت آثار اقتصادی بحران در سطح منطقه

پیشتر اشاره شد که بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ میلادی سبب رکود اقتصادی در کشورهای پیشرفته مادی شده و عملاً مرکزیت جهانی فعالیت‌های اقتصادی را در

سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ میلادی به اقتصادهای نوظهور مانند چین، هند، برزیل، روسیه و مانند آن منتقل ساخت. نمودار شماره (۵) این مطلب را به خوبی برحسب افزایش تقاضا برای نفت نشان می‌دهد.

در چنین شرایطی و قبل از وقوع بحران‌های اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، نرخ رشد بالای اقتصادی ثبت شده و ثبات سیاسی در بخش‌های دیگر جهان از جمله منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که عملاً از نرخ ریسک سیاسی و بانکی پایین برخوردار بودند، دیدگاه صادرکنندگان کالاها و سرمایه‌گذاران اقتصادی را به پایین بودن ریسک انجام کسب و کار در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا جلب نموده، سبب گسترش زنجیره تولید و عرضه کالایی از اقتصادهای نوظهور به کشورهای واقع در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا گردید. چنین تمایلی همچنین از طریق ظهور بحران بدهی‌ها در کشورهای اروپایی مانند یونان، پرتغال، اسپانیا و ایرلند تقویت گردید. به این ترتیب، آثار مثبت جهانی شدن کنترل نشده از سوی آمریکا توانست در بخش‌هایی از منطقه یادشده خود را ظاهر سازد.

نمودار ۵. افزایش در قیمت نفت و تقاضای جهانی برای نفت



Sources: International Energy Agency; IMF, *World Economic Outlook*; national authorities; and IMF staff calculations.

با این حال، وقوع شورش‌های خیابانی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در ماه‌های اخیر عملاً به این خوش‌بینی‌ها پایان داده و اختلال در زنجیره عرضه و بالارفتن ریسک سیاسی و بانکی را در کشورهای بحران‌دیده و از آن طریق به سایر کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا گره تا حدودی ملایم - در پی داشت. چنین فرآیندی عملاً کشورهای منطقه را به سوی شورش‌های سیاسی بیشتر و بی‌ثباتی اقتصادی سوق خواهد داد. در نتیجه رژیم‌هایی که بر سر کار می‌آیند، در چنین شرایطی ترجیح خواهند داد تا سیاست‌های مردم‌گرایانه را در راستای ساکت نمودن اعتراضات مردمی در پیش گیرند. نتیجه چنین سیاست‌هایی می‌تواند وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی، افزایش کسری بودجه و نیز افزایش میزان بدهی عمومی را در پی داشته باشد. روند یاد شده از منظر دیگر سبب عدم توازن بین واردات و صادرات و افزایش تورم خواهد شد که بحران تراز پرداخت‌ها و ریسک مربوط را افزایش خواهد داد. به این ترتیب، کاهش بی‌اعتمادی نسبت به فضای عمومی کسب و کار در منطقه، خروج سرمایه از منطقه و ورود مجدد آن به منطقه هسته جهانی‌شدن و کشورهای امن به لحاظ فضای کسب و کار یک نتیجه محتوم خواهد بود.

۵-۵. بازار نفت

کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در یک تقسیم‌بندی کلی به دو دسته کشورهای واردکننده و صادرکننده نفت تقسیم می‌شوند. کشورهای صادرکننده نفت منطقه نیز به دو گروه کشورهای همراه و غیرهمراه با سیاست‌های جهانی آمریکا قابل تقسیم هستند. ذیلاً تأثیر تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا را بر سه گروه یاد شده بررسی می‌کنیم.

البته پیشتر باید اشاره شود تا آنجا که به تأثیر تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا بر خارج از منطقه و به ویژه بر کشورهای مصرف‌کننده نفت و گاز جهان مانند کشورهای واقع در جنوب اروپا مربوط می‌شود، این کشورها با اختلال در عرضه نفت و گاز طبیعی مواجه شده‌اند. چنین اختلالات عرضه‌ای سبب افزایش قیمت هیدروکربورها و در نتیجه بالارفتن هزینه‌های کسب و کار می‌شود. در چنین شرایطی کشورهای واردکننده انرژی، در پی یافتن زنجیره عرضه انرژی کوتاه‌تری بوده و به سوی فرآیندهای تولیدی کمتر انرژی بر و یا متکی بر انرژی‌های غیرفسیلی حرکت می‌نمایند. به این ترتیب، توسعه و تولید انرژی‌های تجدیدپذیر در راستای تنوع بخشی به نمایه امنیت عرضه انرژی در کشورهای مصرف‌کننده توصیه می‌شود که چنین توصیه‌ای می‌تواند افزایش نرخ وابستگی منطقه جهانی شده به انرژی‌های فسیلی موجود در منطقه شکاف

غیرهمبسته جهانی شدن را برحسب توصیف به عمل آمده در کلان راهبرد امنیت ملی آمریکا، کنترل نماید.

کشورهای صادرکننده نفت: کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا ۶۱

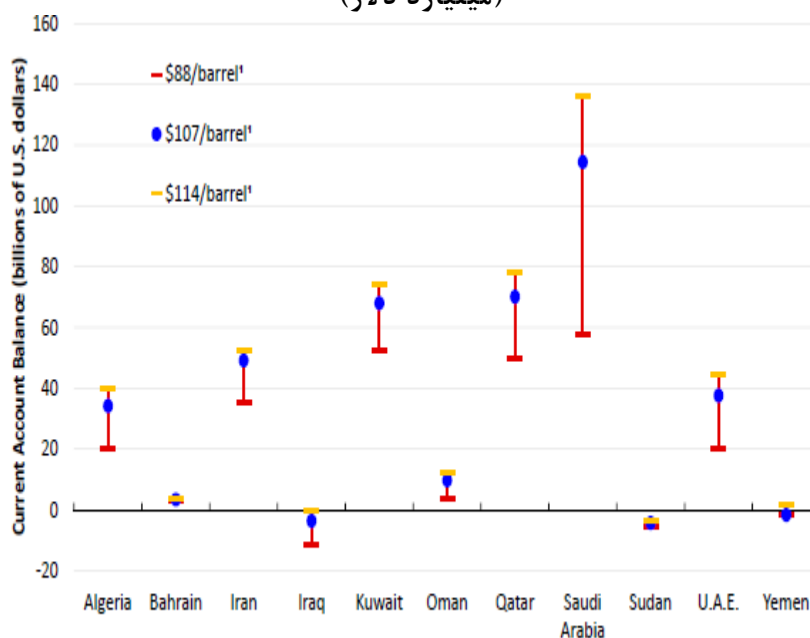
درصد از درآمدهای نفتی و ۴۵ درصد از درآمدهای گاز طبیعی جهان را با داشتن ۳/۳۵ درصد از تولید جهانی نفت و ۱۸/۹ درصد از تولید گاز طبیعی جهان در اختیار دارند، (IMF: 2011). طبیعی است که با گسترش ناآرامی‌ها در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و یا تحمیل تحریم‌های اقتصادی جدید بر برخی کشورهای تولیدکننده نفت منطقه مانند سوریه و ایران، قیمت نفت افزایش خواهد یافت. با این حال تأثیر تحولات خاورمیانه بر بازار نفت منطقه می‌تواند شامل تأثیر کوتاه‌مدت و تأثیر میان‌مدت باشد.

در میان‌مدت، به دنبال وقوع ناآرامی‌های سیاسی، افزایش ریسک سیاسی و بانکی در کشورهای منطقه در پی خواهد آمد که با خود افزایش هزینه تأمین مالی پروژه‌های بخش نفت و گاز را به همراه خواهد آورد. در نتیجه سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز در این منطقه کاهش یافته و این بخش از نظر فنی و نیروی کارشناسی تضعیف خواهد شد. در چنین شرایطی کشورهای مصرف‌کننده نفت و گاز در خارج از منطقه که با بالا رفتن هزینه انرژی‌های فسیلی در تولید مواجهند، ترجیح خواهند داد که به سوی توسعه و تولید انرژی‌های تجدیدپذیر گام بردارند. معنای این سخن آن است که ناآرامی‌های خاورمیانه و شمال آفریقا فرصت رشد اقتصادی جدیدی را در اختیار شرکت‌های بین‌المللی انرژی و دولت‌های پیشرفته مادی خواهد گذاشت. طبیعی است یک بهانه کمکی مانند شعار مبارزه با تغییرات آب و هوایی و جلوگیری از گرم شدن تدریجی زمین کافی است تا دریچه‌ای را جهت تحمیل استانداردهای جدید انرژی بر جهان در حال توسعه و از جمله ایران گشوده و عملاً مسیر را بر تولید، توسعه و صادرات فناوری انرژی‌های تجدیدپذیر از سوی کشورهای توسعه‌یافته غربی به بقیه نقاط جهان هموار سازد.

اما در کوتاه‌مدت، افزایش قیمت نفت، کشورهای صادرکننده نفت را با مزاد حساب تجاری در تراز پرداخت‌ها مواجه خواهد نمود. به این ترتیب، براساس پیش‌بینی بانک جهانی، به استثنای چهار کشور بحرین، ایران، لیبی و سودان، بقیه کشورهای صادرکننده نفت منطقه در اثر اختلال در عرضه نفت در نقاط دیگر و افزایش مخارج دولتی، هم در بخش اقتصاد نفتی و هم در بخش اقتصاد غیرنفتی با افزایش رشد اقتصادی روبرو خواهند بود. کشورهای صادرکننده نفت منطقه که در سال ۲۰۱۰ رشد اقتصادی ۳/۵ درصدی را تجربه نموده بودند، در سال جاری انتظار می‌رود به رشد ۴/۹ درصدی دست یابند. رشد اخیر می‌تواند ناشی از اصلاح قوانین سرمایه‌گذاری مستقیم

خارجی و پیشنهاد مشارکت در سرمایه‌گذاری بین بخش خصوصی و بخش عمومی باشد که به گسترش پایه مالیاتی می‌انجامد. نرخ رشد اقتصادی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۱۱ به میزان ۷/۸ درصد خواهد رسید که نرخ رشد اقتصادی بخش غیرنفتی آن ۵/۳ درصد در مقابل ۴/۳ درصد سال قبل، خواهد بود. کشور قطر به علت سرمایه‌گذاری در بخش عمومی و در گاز طبیعی، ممکن است تا میزان ۲۰ درصد رشد اقتصادی را در سال جاری میلادی تجربه نماید. بخش حساب جاری تراز پرداخت‌های خارجی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با یک مازاد کلی ۳۰۴ میلیارد دلاری نسبت به ۱۳۶ میلیارد دلار در سال قبل و سایر صادرکنندگان نفتی منطقه - به استثنای لیبی که از محاسبات حذف شده است - با مازاد ۳۷۸ میلیارد دلاری در مقابل ۱۷۲ میلیارد دلار در سال قبل مواجه خواهند شد. نمودار شماره (۶) مازاد حساب جاری را برحسب طیفی از سناریوهای قیمت نفت در سال ۲۰۱۱ برای کشورهای صادرکننده نفت به تصویر می‌کشد.

نمودار ۶. مازاد حساب جاری در سال ۲۰۱۱ برای صادرکنندگان نفت منطقه (میلیارد دلار)

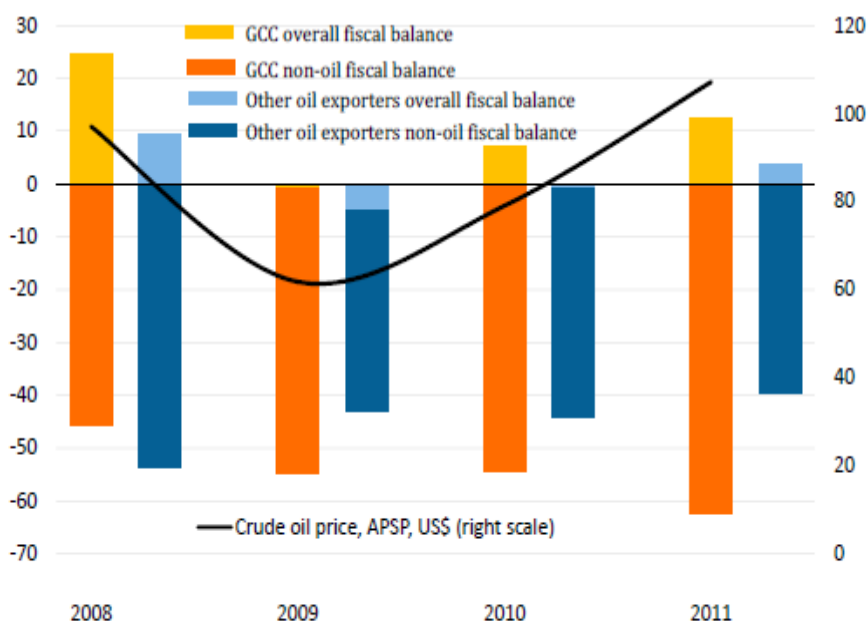


Sources: National authorities; and staff calculations.

¹Minimum, maximum oil prices between January 1, 2011 - March 22, 2011; and baseline forecast for 2011.

کشورهای واردکننده نفت: کشورهای واردکننده نفت در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در مقایسه با سال ۲۰۱۰ بین ۲/۵ تا ۴ درصد رشد اقتصادی کمتری را تجربه خواهند نمود. این کشورها با اختلال در عرضه، کاهش گردشگر خارجی و کاهش سرمایه‌گذاری در سال ۲۰۱۱ مواجه خواهند شد. همچنین این کشورها به دلیل افزایش قیمت وارداتی مواد غذایی و انرژی و نیز کاهش درآمدهای مالیاتی مجبورند به یارانه‌های سوخت و مواد غذایی روی آورند که میزان آن می‌تواند بین ۰/۵ درصد تا ۲۲ درصد تولید ناخالص داخلی باشد. برخی از این کشورها به کمک‌های مالی بین‌المللی محتاج خواهند بود و بدهی عمومی این کشورها می‌تواند تا حد ۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی بالغ شود. نمودارهای شماره (۷) و شماره (۸)، مقایسه‌ای از وضعیت بودجه در کشورهای صادرکننده و واردکننده نفت در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به دست می‌دهد.

نمودار ۷. تراز مالی کلی و بخش غیرنفتی در کشورهای صادرکننده نفت منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بر حسب درصدی از GDP

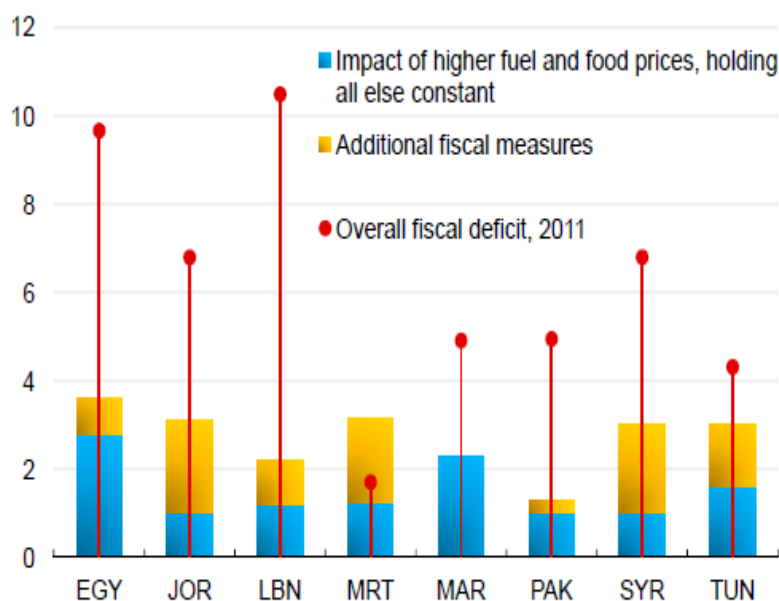


Sources: National authorities; and IMF staff estimates.

*Excludes Libya in 2011

بنابراین در حالی که درآمدهای نفتی سرشار، کشورهای صادرکننده را با مزاد بودجه در سال ۲۰۱۱ روبرو ساخته و به آنها امکان بهره‌برداری از فضای مالی سیاستی در راستای اشتغال بیشتر جوانان و برنامه‌های عمومی تأمین اجتماعی جهت کمک به افشار آسیب‌پذیر در مقابل افزایش قیمت‌ها را اعطا می‌کند، این مسئله برعکس در کشورهای واردکننده نفت منطقه به شکل کسری بودجه با تبعات نگران‌کننده ظاهر می‌شود. با توجه به این که نیمی از شاخص قیمت مصرف‌کننده به قیمت مواد غذایی و سوخت در کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا اختصاص دارد، بنابراین بانک‌های مرکزی کشورهای این منطقه باید نسبت به ضرورت افزایش نرخ بهره در مقام مقابله با تورم‌های بیشتر احتمالی به هوش باشند.

نمودار ۸. کسری بودجه در کشورهای واردکننده نفت در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا برحسب درصدی از تولید ناخالص داخلی



Sources: National authorities; and IMF staff calculations.

اما بالا بودن نرخ بهره در بازارهای جهانی و افزایش نرخ ریسک سیاسی این کشورها، فشار بر نرخ بهره داخلی را در جهت افزایش بیشتر خواهد نمود. مشکل دیگری

که بانک‌های مرکزی منطقه با آن مواجه بوده و ممکن است غفلت در آن به افزایش در انتظارات تورمی جامعه دامن زند، این است که معمولاً بانک‌های مرکزی به منظور محاسبه نرخ تورم به سبد کالاهایی مراجعه می‌کنند که بر مواد غذایی مشتمل نیست. با توجه به این که در مورد تحولات اخیر خاورمیانه ما با افزایش جهانی قیمت مواد غذایی و سوخت مواجه هستیم، چنانچه این امر در بررسی بانک‌های مرکزی مورد غفلت قرار گیرد، می‌تواند تأخیر در واکنش سیاستی بانک مرکزی را به همراه داشته و انتظارات تورمی را با نتایج وخیم‌تر در سطح جامعه دامن زند.

۶. تأثیر تحولات اخیر خاورمیانه بر تحریم اقتصادی ایران

بررسی‌های به عمل آمده در این مقاله بیان‌گر آن نیست که تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا قاعده‌تأبتواند نسبت به کاهش فشار ناشی از تحریم‌ها بر اقتصاد ایران، نقش مثبتی را ایفا نماید. با این حال چالش‌های ژئوپلیتیک جدید از جمله اثرگذاری احتمالی تحولات اخیر خاورمیانه بر اوضاع اجتماعی - اقتصادی کشورهای اروپایی و آمریکایی، ممکن است فضای مانور جدیدی را برای اقتصاد ایران فراهم آورد، گرچه چنین فعل و انفعالاتی در ظرفی طولانی از زمان اتفاق می‌افتند.

در حال حاضر، برخی تحلیل‌گران ممکن است بر این امر صحنه گذارند که تحولات اخیر خاورمیانه با فراهم ساختن فضای بی‌نظمی سیاسی و کاهش قدرت نظام‌های حاکم در منطقه و یا براندازی رژیم‌های استبدادی طرفدار غرب، می‌تواند فضای مانوری را برای اقتصاد ایران در زمینه دور زدن تحریم‌ها فراهم آورد. با این حال باید گفت اگر مبنای تقسیم‌بندی به عمل آمده در این نوشتار درباره کشورهای منطقه درست باشد که این کشورها را به سه گروه صادرکنندگان همراه نفتی، صادرکنندگان غیرهمراه نفتی و واردکنندگان نفت تقسیم نموده است و اگر این فرض درست باشد - که تاکنون شاهد مثال نقضی برای آن نبوده‌ایم - که گروه کشورهای صادرکننده همراه نفتی منطقه بنا نیست از نظر مدیریت و اعمال نفوذ غربیان بر تحولات منطقه، در معرض آشوب‌های ویران‌گر و بی‌ثبات‌کننده سیاسی و اجتماعی قرار گیرند، در آن صورت دلیل محکمی برای خوش‌بینی در زمینه اثر مثبت تحولات منطقه خاورمیانه بر کاهش فضای تحریم اقتصادی ایران باقی نمی‌ماند.

به نظر می‌رسد فضای تحولات خاورمیانه و فضای تحریم اقتصادی ایران هر یک گویی به گونه‌ای پیش می‌روند که بر روی هم اثری همسان و منفی در زمینه تبدیل ایران از یک صادرکننده پر قدرت نفتی به یک صادرکننده مجازی نفت و با نزدیک ساختن خصوصیات رفتاری اقتصاد ایران به رفتار یک واردکننده نفت در منطقه

خاورمیانه را بازی می کنند. در آن صورت شمه‌ای از گرفتاری‌های مربوط به کشورهای واردکننده نفت منطقه‌ای به شرح مندرج در این مقاله، ممکن است در انتظار اقتصاد ایران هم باشد. بنا بر چنین ملاحظه مخاطره‌آمیزی، پیشنهاد نوشتار حاضر برای سیاستمداران ایرانی حرکت در راستای حل موضوع مناقشه اتمی ایران در چارچوب یک سیاست عام امنیت انرژی و با تکیه بر استفاده از یک دیپلماسی وادار کننده انرژی^۱ با اروپا خواهد بود.

حال اجازه دهید ببینیم در هر گروه از کشورهای صادرکننده و واردکننده نفت منطقه چه وضعی در رابطه با تحریم اقتصادی ایران می تواند وجود داشته باشد. بررسی‌های این مقاله نشان داد که آن دسته از کشورهای واردکننده نفت خاورمیانه که در معرض اعتراضات خیابانی مردم قرار گرفته‌اند، با اوضاع بی‌ثبات‌کننده‌ای از نظر اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مواجه شده و یا مواجه خواهند شد. در این کشورها دو نکته در رابطه با ایران باید مد نظر قرار گیرد. نکته نخست این است که بنیادهای تولید صنعتی در این کشورها در طیف کالاها و خدماتی که در شرایط تحریم مورد نیاز اقتصاد ایران می‌باشد در حد رضایت‌بخشی نمی‌باشد. بنابراین اهمیت این کشورها برای ایران یا باید به واسطه افزایش واردات کالاها و خدمات مورد نیازشان از ایران باشد و یا به واسطه داشتن دسترسی آزاد به بازارهای جهانی و سفارش‌گیری کالاها و خدمات مورد نیاز ایران و صادرات مجدد آن‌ها به ایران.

نکته دوم این است که اقتصادهای بحران دیده در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، با دو دوره مواجهند: دوره‌ای انتقالی که با افزایش بی‌نظمی‌های بوروکراتیک و سیاسی، اجتماعی همراه است و دوره تثبیت سیاسی-اقتصادی. روشن است که در دوره انتقالی، انتظار افزایش واردات کالایی و خدماتی از ایران با توجه به مشکلات بودجه‌ای و رکود تورمی حاکم بر این کشورها، انتظار چندان به جایی نیست. در واقع این کشورها در دوره انتقالی وسوسه خواهند شد تا یا با سوءاستفاده از تز اعلامی ایران درخصوص تفسیر تحولات اخیر خاورمیانه به بیداری اسلامی، بر موج فرهنگی ایران سوار شده و خواستار امتیازات تجاری و تخفیف‌های سخاوتمندانه اقتصادی از جانب ایران باشند و یا به اردوگاه غرب با تز موضع‌گیری متحفظانه نسبت به انقلاب اسلامی ایران جهت کمک مالی پناه برند. هیچ‌یک از این دو گزینه وضعیت تحریم اقتصادی ایران را به لحاظ تنگنای درآمدی نظام با شرایطی بهتری در آینده مواجه نخواهد ساخت. در دوره تثبیت سیاسی - که در حال حاضر در بسیاری از کشورهای منطقه چشم‌انداز روشنی

برای آن وجود ندارد و بلکه به نظر می‌رسد این کشورها همچنان در کام بی‌ثباتی‌های بیشتر فرو می‌روند - کشورها ترجیح خواهند داد تا به‌رغم تبلیغ چندصدایی سیاسی و حتی التزام احتمالی به مذهب، از نظر اقتصادی همچنان در خدمت سیاست‌های اقتصادی کشورهای غربی تحریم‌کننده ایران قرار گرفته و بنابراین باری را از روی دوش تحریم اقتصادی ایران بر ندارند.

این امر در مورد سفارش‌گیری کلایی برای صادرات مجدد به ایران نیز صادق خواهد بود. یک اقتصاد فرو غلطیده در دامن بی‌ثباتی، شرایط مناسبی را برای سفارش‌گیری کلایی از جهان پیشرفته مادی نداشته و هر سفارش‌گیری احتمالی از کانال‌های پنهانی نیز می‌تواند با افزایش سرسام‌آور هزینه‌های تجاری همراه باشد. بنابراین به دلیل وجود مخاطرات بالای تجاری در شرایط بی‌نظمی سیاسی، برای ایران ترجیح آن خواهد بود که اقلام مورد نیاز تحریمی خود را از اقتصادهای آرام فراهم آورد. چشم‌انداز این فرآیند حتی پس از آن که یک اقتصاد خاورمیانه‌ای در شرایط تثبیت قرار گیرد، به نظر نمی‌رسد با توجه به ترجیحات سیاستی این کشورها، امیدبخش باشد.

در مورد کشورهای صادرکننده نفت منطقه، چشم‌انداز تأثیر آنان بر تحریم اقتصادی ایران از وضع یاد شده درباره واردکنندگان نفت منطقه‌ای بهتر نخواهد بود. زیرا این کشورها یا سیاست‌هایی هم‌راستا با غرب داشته و به کشورهای صادرکننده همراه نفتی در این نوشتار شهرت یافته‌اند و یا سیاست‌های مغایر با غرب دارند و به کشورهای صادرکننده غیر همراه شهرت یافته‌اند. روشن است که کشورهای غیرهمراه صادرکننده نفت منطقه، به استثنای ایران، همه از طرق نرم و سخت مورد هجوم و اشغال قرار گرفته و عملاً سرنوشتشان در ابهام است. بنابراین انتظار همراهی از این گروه در زمینه‌های یاد شده نمی‌تواند انتظار به جایی باشد.

اما در مورد کشورهای صادرکننده همراه نفتی منطقه، باید گفت این کشورها با دریافت علائمی مبنی بر این که ممکن است هدف بی‌ثباتی سیاسی، اقتصادی از سوی غرب در حال حاضر قرار نگیرند، از خود همراهی بیشتری با غرب نشان داده و در نتیجه به‌عنوان خوش‌خدمتی به غرب، شرایط تحریم اقتصادی ایران را دشوارتر از پیش خواهند نمود. نمونه اخیر رفتار این گروه را در موضع اتخاذ شده از سوی عربستان سعودی و دو هم‌پیمان آن کشور در اوپک، یعنی کویت و قطر، که با افزایش قیمت‌های نفتی در اجلاس ۱۵۱ اوپک مخالفت نموده و آمادگی خود را به صورت یک‌جانبه برای اشباع بازار نفت در قیمت‌های رایج بازار اعلام نمودند، می‌توان دید. چنین موضع‌گیری متصلبانه‌ای تنها در سایه ترس از انقلاب می‌تواند توجیه‌پذیر باشد که متضمن پشت کردن به یک دارایی چندجانبه مانند اوپک است.

۷. نتیجه‌گیری

تجزیه و تحلیل‌های انجام شده در این نوشتار نشان داد که بین راستای مدیریت تحولات اخیر در منطقه خاورمیانه از سوی غرب و تحولات انجام شده قبل از این در فضای روابط بین‌الملل، نوعی از همخوانی و سازگاری منطقی قابل رؤیت است. در کلی‌ترین حالت به نظر می‌رسد تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا کشورهای منطقه یادشده را به سه گروه افراز نموده است: واردکنندگان نفت، صادرکنندگان نفتی همراه و صادرکنندگان نفتی غیرهمراه.

کشورهای واردکننده نفت منطقه به نظر می‌رسد در رنج و محنت ناشی از تحولات اخیر با مشکلات اقتصادی عدیده مواجه باشند. به نظر می‌رسد این گروه از کشورهای منطقه در فاز اول تغییر رژیم قرار داشته و به نحو ظالمانه‌ای مشمول دکتربین تخریب سازنده^۱ غربی قرار خواهند گرفت. بنابراین تحول تا سر حد در یوزگی اقتصادی و رفتن زیر بار وام‌های مهلک و یا مشمول بخشش‌های بلاعوض قرار گرفتن از سوی قدرت‌های غربی در این گروه خالی از وجه نیست.

صادرکنندگان نفتی همراه در خاورمیانه و شمال آفریقا را خطر براندازی در آینده‌ای نزدیک و به شرط ثبات سایر شرایط، تهدید نخواهد کرد. اما صادرکنندگان نفتی غیرهمراه منطقه خاورمیانه مانند ایران، عراق، سوریه و لیبی که در گذشته دارای سیاست نفتی ستیزه‌جویانه‌ای با غرب بوده‌اند، به مواجهه سخت نظامی و یا مواجهه نرم فرا خوانده شده و یا خواهند شد. در این دسته، عراق از طریق اشغال نظامی سال ۲۰۰۳ به سیاست نفتی مقاوم آن پایان داده شد. لیبی در حال حاضر پیامدهای حملات سخت نظامی را تجربه می‌کند.

سوریه - گرچه با ذخایر و تولید ناچیز نفتی - اما تا حدودی در دام تهدیدات نرم گرفتار آمده و آینده‌ای دهشت‌بار آن را تهدید می‌کند. اما ایران داستانی متفاوت دارد. به نظر می‌رسد تلاش زیادی از سوی آمریکا و غرب صورت می‌گیرد تا نظام جمهوری اسلامی ایران به موقعیت یک صادرکننده مجازی نفت صیوروت یافته و از نظر رفتار اقتصادی، رفتار یک واردکننده نفت را به خود بگیرد.

تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا می‌تواند بازگشت سرمایه جذب‌شده را به خارج از منطقه در پی داشته باشد. به این ترتیب یکی از بازندگان مهم اقتصادی تحولات منطقه، در کوتاه مدت می‌تواند کشور چین باشد که قبلاً زنجیره تولید جهانی را به این منطقه امتداد داده است. در رتبه بعد روسیه و هند بازندگان تحولات اخیر

خاورمیانه را تشکیل می‌دهند و این نارضایتی‌ها ممکن است تبعات انقلاب‌گونه‌ای را در ژئوپلیتیک سرمایه و تولید جهانی به دنبال داشته باشند.

تأثیر تحولات اخیر خاورمیانه بر تحریم اقتصادی ایران نمی‌تواند تأثیری مثبت در نظر گرفته شود. زیرا کشورهای همراه صادرکننده نفت منطقه از نزدیکی به ایران در مقطع فعلی اجتناب خواهند نمود و بنابراین فضای اقتصادی تلطیف‌شده‌ای را در اختیار ایران قرار نخواهند داد.

کشورهای غیرهمراه صادرکننده نفت منطقه در معرض تهاجمات نرم و سخت غربی قرار گرفته و در شرایطی نیستند که به سست شدن تحریم‌های اقتصادی ایران کمک نمایند. کشورهای واردکننده نفت منطقه نیز در دوره انتقالی با کمبود بودجه و نابسامانی‌های اقتصادی مواجهند و در دوره تثبیت اقتصادی به ناچار به سیاست‌های اقتصادی غرب متمایل خواهند بود. به این ترتیب در هیچ‌یک از دو دوره یادشده، این گروه از کشورها، چشم‌انداز مثبتی را برای بهره‌برداری اقتصاد ایران در مقابله با تحریم‌های اقتصادی به ثبت نمی‌رسانند.

منابع

1. Ackerman, Spencer (2010), *White House to Unveil 'Grand Strategy' on National Security*, USA: Center for a New American Security, retrieved as of June 15, 2011 at: <http://www.cnas.org/node/4505>.
2. Business Monitor International (2011), *Middle East and North Africa: the Overthrow of Conventional Wisdom*, Risk Watchdog, retrieved as of June 26, 2011 at: <http://www.riskwatchdog.com/2011/02/22/middle-east-and-north-africa-the-overthrow-of-conventional-wisdom>.
3. Barnett, Thomas P. M. (2005), *The Pentagon New Map: War and Peace in the Twenty-first Century*, New York: Berkley Books.
4. Burk, Edward and Sara Bazoobandi (2010), *The Gulf Takes Charge in the MENA Region*, Working Paper No. 97, FRIDE Publications.
5. Castle, Stephen (2010), *Europe Imposes New Sanctions on Iran*, the New York Times, retrieved as of June 6, 2011 at: <http://www.nytimes.com/2010/07/27/world/middleeast/27iran.html>.
6. Deccan Herald (2010), *US Congress Passes Tough New Sanctions against Iran*, retrieved as of June 6, 2011 at: <http://www.deccanherald.com/content/77368/us-congress-passes-tough-sanctions.html>.
7. Dhillon, Navtej, et al (2011), *Middle East's Economic Paradox: Lost in the Wash*, the Brookings Institute, retrieved as of June 6, 2011 at: http://www.brookings.edu/opinions/2008/0626_middle_east_economics_dhillon.aspx.
8. A D&B Special Report (2011), *the Global Fallout from the Middle East Crisis*, Country Risk Services, Dun & Bradstreet Limited.
9. Davidson, Lawrence (2011), *Worldwide Sanction Can Erode Israel's Fanatism*, Uncommon Thought Journal, Analysis of the critical issues of our times, Interview of Dr. Lawrence Davidson by Kourosh Ziabari, retrieved as of June 6, 2011 at: <http://www.uncommonthought.com/mtblog/archives/2011/05/04/worldwide-sanct.php>.
10. Frankel, Jeffrey (1996), *Regional Trading Blocs*, Institute for International Economics, Washington DC.
11. IMF, (2011), *Regional Economic Outlook: Middle East and Central Asia*, 10. World Economic and Financial Surveys, April 11.
12. Millspaugh, Arthur C. (1946), *Americans in Iran*, Washington: The Brooking Institute.
13. Morris, Ian (2010), *Why the West Rules—for Now: The Patterns of History, and What They Reveal About the Future*, USA: Farrar, Straus and Giroux.
14. Kumar Pradhan, Prasanta (2011), *Protests in the Arab World: Implications for the Region and India*, the Institute for Defense Studies & Analysis (IDSA), New Delhi.
15. Roberts, Paul Craig, *US to Recoup Libya Oil from China*, Global Research E-Newsletter, retrieved as of June 6, 2011 at: <http://sn126w.snt126.mail.live.com/mail/PrintMessages.aspx>.

16. Rozoff, Rick (2011), *Bahrain-US Backs Saudi Military Intervention, Conflict with Iran*, Global Research E-Newsletter, retrieved as of June 6, 2011 at: <http://sn126w.snt126.mail.live.com/mail/PrintMessages.aspx>.
17. Wired News (2011), *Secretary of State Hillary Clinton Vows \$25 Million for Internet Freedom Agenda*, retrieved as of June 26, 2011 at: http://www.circleid.com/posts/secretary_of_state_hillary_clinton_vows_25_million_for_internet_freedom_age.
18. Xinhua (2011), *World Bank Downgrades Economic Growth Forecast in MENA Region*, retrieved as of June 26, 2011 at: http://www.chinadaily.com.cn/xinhua/2011-05-25/content_2711795.html.